



بخش نظری تاریخ

عبدالمجید معادینخواه

تاریخ در پرتو خورشید (۶)

اینک در پایان نیم قرن اول تاریخ اسلام، کویر ستم‌زده‌ای را نظاره‌گریم که گویی از بوستان بعثت تنها یک گل در آن به حساب مانده است و با مقاومت خویش همگان را به شگفتی واداشته است؛ اینک علی تنها است؛ یاران او یا تسلیم جاذبه‌ی کاخ سبز شده‌اند و یا شهادت را برگزیده‌اند و یا قربانی حماقت و تحجر شده‌اند.

وه که چه غم‌انگیز است این تنهایی، آنگاه که به سرنوشت آیندگان می‌نگریم؛ و با این حال، چه پرشکوه است، آنگاه که جز به علی نمی‌اندیشیم! در آخرین صف‌آرایی نظامی - پس از سرکوبی خوارج - وضع چنان است که گویی برای فرماندهی نظامی جز حسن و حسین و ابی‌ایوب انصاری کسی به جای نمانده است!

(۱۱۹)

در واپسین شب حیات، لحظه‌ای پیامبر را می‌بیند و از اینهمه بداندیشی و کج‌اندیشی شکوه سر می‌دهد؛ و پیامبر رحمت رخصت نفرینش می‌دهد؛ و او برای خود و جامعه‌اش از خدا یاران و رهبری همگون طلب می‌کند.

(هم اینک،) نشسته، خوابم درربود. پس سیمای مبارک رسول خدا را دیدم. بی‌درنگ گفتم: «ای رسول خدا، از کج روی و کین توزیهای امتت چه‌ها که ندیدم».

فرمود: «نفرینشان کن!»

و من در همان حال گفتم: «خدایا، به جای اینان مرا یارانی بهتر ارزانی دار

و به جای من براینان زمامداری بدتر از من برگمار». (۱۲۰)
«او» با تیغ شقاوت زده ترین کس در محراب به خون غلظید و سرخ روی به دیدار
دوست شناقت؛ و شگفتا که تا لبهایش می جنید، حاضران و نسل های آینده را از
نصیحت دریغ نمی داشت و در بستر شهادت نیز حماسه ی خیراندیشی و عدالتخواهی
می آفرید! (۱۲۱)

جغرافیای معنوی جامعه ی اسلامی در سرایشی سقوط

اینک ترسیم سیمای آن کویر فتنه زده را از زبان بلبل داغداری می شنویم که گویی
خود استثنایی است بر آنچه تاکنون شنیده ایم و پذیرفته ایم که «با یک گل بهار
نمی شود» آری «او» در تنهایی نیز خزان را بهاران خرم می نمود؛ با «او» جز از بوی
بعثت به مشام نمی رسید؛ هرچند که در سراسر آن جز از خارهای جاهلیت، به چشم
نمی خورد.

باری، در واپسین روزهای حیات، در ترسیم سیمای بوستان فتنه زده ی بعثت، از
زبان بلبل داغدارش چنین می شنویم:

ای مردم، اینک در روزگاری آکنده از ستم و سرشار از ناسپاسی قرار
گرفته ایم. دورانی که نیکوکار، بدکار به شمار می آید و ستم گر، بر سرکشی
خویش می افزاید. نه از آن چه می دانیم، سود می بریم و نه آن چه را که
نمی دانیم، می برسیم و نه از هیچ فاجعه ی احتمالی می هراسیم و به پیشگیری
اقدام می کنیم تا آن که به آن دچار شویم.

در چنین محیطی، مردم به چهار بخش تقسیم شده اند: بخشی
سیاست بازان پلیدی هستند که اگر زمین را به فساد نمی کشند، تنها به سبب
ناتوانی، احساس زبونی، خودکم بینی، کندی تیغ و فقدان امکانهای مادی
است. در برابر اینان اشرار سیاسی اند که با شمشیرهای آخته شان، آشکارا
دست به شرارت می زنند، و با سواران و پیادگان خود بر مردم هجوم می آورند
و برای اندکی از حطام دنیا، که غنیمت برند، یا گروهکی که بر ایشان
فرماندهی یابند، یا بلندای منبری که بر آن فراز آیند، خود را فروخته اند و دین
را به تباهی کشانده اند؛ و چه سوداگری زشتی است که انسان، دنیا را بهای
خویشتن خویش تلقی کند و ثوابهای الهی و ارزشهای خدایی را به دنیا و
ضد ارزشهایش بفروشد و دل خوش دارد.

و گروهی نیز مزورانی اند که به جای آن که با تلاش و کار در دنیا آخرت
را بجویند، با عبادت های ریایی و قدیس مآبانه، در جست و جوی دنیایند. با

وقاری دروغین، گامهایی کوتاه برمی دارند و دامن جامه‌ی خویش برمی چینند و امانت‌فروشی را آرایه‌ی خویش می‌کنند و پرده‌پوشی خدای را ابزار گناه می‌سازند. و در نهایت، چهارمین گروه، آنان‌اند که به دلیل نداشتن موقعیت و امکان، بازمانده از جاه و مقام، منزوی شده‌اند. اما درماندگیشان را قناعت نام داده‌اند و خود را به لباس زهد آراسته‌اند، در حالی که از قناعت و زهد بویی نبرده‌اند.

در این میان، گروه انگشت‌شماری هستند که یاد معاد و هنگامه‌ی بازگشت چشمه‌اشان را بر همه چیز فرو بسته است و هول محشر، ریزش اشک‌هایشان را افزون و افزون‌تر کرده است.

اینان نیز موقعیت و جایگاهی یکسان ندارند. گروهی‌شان در تبعیدگاه‌های تک افتاده می‌زیند و جمعی برای حفظ جان خویش در مخفیگاه‌هایی گونه‌گون به سر می‌برند؛ و بعضی، به مصلحت، در سکوت می‌زیند؛ و گروهی، دعوت کنندگانی مخلص‌اند و جمعی، چونان مادران داغدار و داغ‌دیده، می‌نالند و فریاد می‌کشند.

اینان به تمامی، آتشی‌هایی هستند که در زیر خاکستر تقیه، در ظاهر فروغ خویش را از دست داده‌اند و خواری و گمنامی بر وجودشان سایه افکنده است. انسان‌هایی‌اند که با لبهای شوره زده و قلبهای پاره پاره در دریای نمک فرو افتاده‌اند؛ و دیگر از اندرز بی‌حاصل به ستوه آمده‌اند. در جو خشونت و سرکوبی زیون گشته‌اند و چندان قربانی داده‌اند که بازماندگانی اندک و ناچیز شده‌اند.

پس دنیا در چشم شما باید از تفاله‌ی دباغان و پر قیچی دام‌داران حقیرتر باشد، و پیش از آن که عبرت آیندگان شوید، از گذشتگان پند گیرید. و با بی‌اعتنایی تمام به دورش افکنید، که دنیا کسانی را به دور افکنده است که از شما بسی دلباخته‌ترش بوده‌اند. (۱۴۲)

ای بندگان خدا، شما و تمامی آرمانهای این جهانیتان، میهمان‌هایی هستید با فرصتهایی معین، و بدهکارانی با مهلت مقرر، مدتی رو به کاهش و عملی محفوظ. پس چه بسا جنبشها که تباهی آور، و چه بسیار تلاشها که زیانبار است، چرا که اینک شما، در زمان و فضایی قرار گرفته‌اید که با گذر هر لحظه، خیر گامی به واپس می‌نهد و شر گامی به پیش برمی‌دارد؛ و شیطان در به هلاک افکندن مردم، آزمندی فزاینده‌ای دارد؛ که اینک همان لحظه‌های حساسی است که امکانهای او نیرو گرفته، توطئه‌اش شمول و گسترش یافته، شکار برایش آسان شده است.

به هر جا و هر کس که خواهی نظر افکن، چه می توانی دید؟ جز از درویشی که با فقر دست و پنجه نرم می کند؟ یا توانگر و ثروتمندی که نعمت خدای را کفران می کند؟ یا تنگ چشمی که بخل به حق را ثروت اندوزی پنداشته است؟ یا سرکش و قانون شکنی که گویی گوش پندنبوشش نیست؟ پس نیکان، پاکان، آزادگان، و بخشندگان شما کجایند؟ کجایند کسانی که در داد و ستدشان پارسا بودند و در انتخاب خطوط فکری و سیاسیشان سخت پاکیزه گرای؟

آیا جز این است که آنان همگی از این دنیای پست و بودن گذرا و رو به کاهش، کوچ کرده اند؟ و نه آیا که اکنون شما بر جای آنان تکیه زده اید، در میان تفاله هایی که چنان بی مقدار و چندش آوراند که لبهای انسان به نکوهششان نیز نمی جنبند؟

«ما همه از آن خداییم و به سوی او بازمی گردیم!» فساد چهره نموده است، اما کسی به انکار و دگرگون سازیش بر نمی خیزد و برای بازداشتش از هیچ جا هیچ فریادی به گوش نمی رسد. آیا با چنین عملکردی می خواهید با خدا - در سرای مقدسش - رویارو شوید و عزیزترین اولیایش به حساب آید؟

حاشا، که خدای را - برای درآمدن به بهشتش - نمی توان فریفت، و به خرسندیش جز به طاعت و بندگی دست نمی توان یافت. لعنت خدای بر کسانی باد که به معروف امر می کنند اما خود به جایش نمی آرند و منکر را نهی می کنند و خود بدان دست می یازند. (۱۴۳)

و مباد که مرز «فتنه» و «ارتداد» را نادیده گیریم و آن کویر فتنه زده را که بدان اشارت رفت با «جاهلیت» تفاوتی نگذاریم؛ که چنین پندارمان به بیراهه می کشاند و اندیشه را به کجراهه ی پوچی و پوچ انگاری منحرف می سازد؛ در روند این انحراف، ارزشها یکسره نفی می شوند و بر کارنامه ی درخشان بعثت مهر بطلان می خورد! یادآوری این نکته ی مهم را نیز سخنی از مولا (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) الهام بخش است:

آن گاه مردی از اصحاب، به پا خاست و گفت: «ای امیر مومنان، از فتنه و معنای آن با خیرمان ساز، و آیا از رسول خدا - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد - در این مورد، پرسشی کرده ای؟»

پس حضرت - که بر او درود باد - در پاسخش فرمود: «چون خداوند سبحان این سخن فرو فرستاد که: «ا، ل، م، آیا این مردم پنداشته اند به صرف این که گویند ایمان داریم، بی آزمونی رها شوند» * دریاقتم که این فتنه و آزمون

در زمان حضور رسول خدا - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد - بر ما فرود نیاید، از این روی پرسیدم: ای رسول خدا، فتنه‌ای که خداوندت از آن خبر داده است، چیست؟ حضرتش پاسخ داد: ای علی، پس از من، امتم به فتنه دچار خواهد آمد.»

«پس گفتم: ای رسول خدا، مگر جز این است که در روز احد، آن جا که گروهی از مسلمانان به شهادت رسیدند و من از شهادت بی نصیب ماندم و سخت بر من گران آمد، فرمودی: شاد باش، که شهادت را در پیش خواهی داشت؟»

«پس پیامبر پاسخ داد که: آری، بی گمان چنان است که گفته‌ام؛ بدان هنگام شکیبایی تو چه گونه خواهد بود؟»

«گفتم: ای رسول خدا، این نه جای صبر و شکیبایی، که جای مژده و سپاسگزاری است. پس پیامبر در ادامه‌ی سخن خویش گفت: ای علی، اینها در آینده‌ای بس نزدیک با دارابیهاشان دچار فتنه می‌شوند، هم دینداری خود را بر پروردگار خویش منت می‌گذارند و هم رحمت او را آرزو دارند، و از خشم و یورش قهرش احساس امنیت می‌کنند. با شبهه‌های دروغین و هوسهای غفلت آفرین حرامش را حلال می‌شمارند. می‌را نبیذ**، رشوه را هدیه و ربا را سودا می‌نامند و حلال می‌دانند.»

«پس گفتم: ای رسول خدا، بدان هنگام من چه گونه‌شان تلقی کنم؟ در موضع ارتداد، یا گرفتار فتنه؟»

«حضرتش فرمود: در جایگاه فتنه.» (۱۴۴)

زمینه‌های انحطاط جامعه‌ی اسلامی

پرسی که در اینجا ذهن را می‌آزارد، راز چنین سقوط و انحرافی غم‌انگیز و حسرت‌زا است! چه شد که امت محمد (ص) از آنجا بدینجا کشیده شدند، و آن شکوه، عزت و بالندگی به این رسوایی، ذلت و واپس‌گرایی، دگرگونی یافت؟ پیش از این به عوامل ویرانگر در حرکت تاریخ اشارتی رفت؛ اما اینجا عوامل انحطاط را در عینیت تاریخ اسلام، - با تکیه بر اسناد نهج‌البلاغه - به بررسی می‌نشینیم.

→

* قرآن کریم، سوره ۲۹، آیه‌های ۱ و ۲.

** آب افشرده که از جو و جز آن گیرند.

بی تفاوتی و سلطه پذیری

اسلام در تعالیم حیات بخش خویش، مسلمان را درس تعهد و مسوولیت سیاسی آموخته بود؛ و بر مقاومت در برابر زور و سلطه تاکید داشت. دیری نباید که این ویژگی، به بی تفاوتی و سلطه پذیری جای سپرد. راز این دگرگونی را تحلیلی دیگر باید؛ در اینجا این نکته را می آموزیم که بی تفاوتی و سلطه پذیری، زمینه ای است از زمینه های انحطاط جامعه ای اسلامی:

در این تردیدی نیست که به یمن کرامت خداوندی، که ارزانتان شد، به چنان بلندا فراز آمدید، که بر کنیزانتان نیز ارج می نهند و همسایگانان هم از آن همه بهره می یابند و کسانی حرمتتان می نهند و تعظیمتان می کنند، که هیچ امتیازی بر آنان ندارید، و وام دار احسان و بخششتان نیز نیستند. و برای مردمی هیبت و حرمت دارید که نه از سلطه و هجومتان بیمی دارند و نه شما را بر آنان تسلطی است. و با این همه، پیش چشمانتان پیمانهای الهی شکسته می شود و شما به خشم نمی آید، حال آن که از شکسته شدن پیمانهای پدرانان احساس شرم می کنید. آری، روزی چنین بود که امور الهی بر شما فرود می آمد و از شما به تمامی نقاط جهان راه می یافت و به سوی شما بازمی گشت، اما شما در جایگاه بلند خویش، ستم گران را جای دادید و سلطه گریهانشان را پذیرا شدید، زمام کار و زندگیتان را به آنان سپردید، و امور الهی را در اختیار آنها نهادید. آنان نیز بر مبنای شبهه ها و ندانم کاریها حرکت می کنند و در مسیر شهوتها راه می یمایند. به خدا سوگند اگر هر يك از شما را در زیر ستاره ای بنهند و بهراکنند، خداوند شما را برای بدترین روز ایشان، فراهم می آورد. (۱۴۵)

بسا ساده اندیشان که در اینجا تنها به محکوم کردن رهبران خودکامه و مستکبر بسنده کنند؛ اما این تنها يك روی سکه است؛ روی دیگر، پذیرش سلطه ای مستکبران است که بی آن، رژیم استکباری را ماندگاری نتواند بود.

در نگاه فرزند ژرف اندیش بعثت، هر دو روی سکه دیده می شود؛ و سلطه گران مستکبر، همراه با سلطه پذیران بی تفاوت مورد انتقادند؛ و فرزند کعبه بر سر این دو، با يك فریاد نهیب می زند:

زنهار که امروز با موضع گیری آشکار در برابر خداوند و جنگ مسلحانه با مومنان، در سرکشی فرو رفته اید و زمین را به فساد کشیده اید! پس خدای را، خدای را، در کبرورزی ناشی از غرور و فخر فروشیهای جاهلی، که باروری بذرهای دشمنی را زمینه ای است مساعد، و دمیدهای شیطان را جایگاهی

مناسب، که امتهای پیشین و مردم قرنهای گذشته را بدان فریفت تا آن جا که در تاریکناهی جهل و گمراهیش - رام سوق دادن آنها و تسلیم بی قید و شرط جاذبه هایش - فرو رفتند. و این همان جریانی است که در رابطه‌ی با آن قلبها هماننداند و تاریخ در دورانهای پی در پی مکرر است، این همان کبر است که تنگ کننده‌ی سینه‌ها و منشا تنگ نظریها است.

هان، زنهار، زنهار، از فرمانبری مهتران و بزرگانان که با حسب خویش کبر می‌ورزند و بر پایه‌ی پیوند خونی‌شان برتری می‌فروشد و بر آن‌اند که دامان پروردگارشان را لکه‌های ننگ باشند! نیکبهای خدا را درباره‌ی خود منکر می‌شوند - انکاری از سر ستیز با فرمان او و انحصارطلبی در نعمتهایش. آری، اینان تعصب را استوانه، هر فتنه و آشوبی را تکیه‌گاه اصلی، و جاهلیت را شمشیرهایی آخته‌اند. پس تقوای الهی پیشه کنید و از برای نعمتهایی که ارزانیان داشته است به جنگ با هم برنخیزید و امتیازهای خداداده را بهانه‌ی حسادتها و رقابتها قرار ندهید و از این فرومایگان پیروی نکنید که شما تیرگیشان را با صفای خویش نوشیده‌اید و بیماریشان را با سلامت خود درآمیخته‌اید و باطل‌شان را در حق خود نفوذ داده‌اید.

اینان زیرسازی تمامی فسقها و انحرافها و ملازم انواع گناهان‌اند، که ابلیسشان در روند گمراه کردن خلقها، به عنوان مرکوب و سپاه، برگزیده است، با نیروی آنان بر مردم یورش می‌آورد، و با زبان‌شان سخن می‌گوید تا اندیشه‌ها را بریاید، به چشمها راه یابد، در گوشها بدمد، هدف تیر و گامجای و دستاویرتان قرار دهد.

پس، از آن چه بر امتهای مستکبر پیشین رفته است، از عذابهای سخت و قهر و سطوت خداوندی، و از پیشامدهای سنگین و کیفه‌هایی که نمایش گناهان و انحرافهای قبلی آنها است عبرت گیرید؛ از جایگاه گونه‌ها و بستر پهلوهاشان در گورها پند پذیرید، و از عوامل باروری کبر چنان به خدا پناه برید که از فاجعه‌های کوبنده‌ی روزگار!

اگر قرار بر این می‌شد که خداوند به بنده‌ای از بندگانش کبر را رخصت دهد، بی شک به انبیا و اولیای برگزیده‌اش چنین رخصتی می‌داد. اما می‌بینیم که خداوند سبحان، کبرورزی را بر ایشان ناخوش داشته، فروتنی را پسندیده است؛ چنان که گونه‌های خویش را به زمین و جبین‌هاشان را بر خاک می‌ساییدند و در برابر مومنان همواره خفض جناح و فروتنی داشتند و خود از مستضعفان بودند که خداوند با گرسنگی بیازمودشان، به سخت کوشی واداشتشان، با حوادث هولناک امتحانشان کرد و با صافی ناکامیها بیالودشان.

پس مباد که از سر نادانی - در هنگامه‌های فتنه و آزمون - ثروت و توانمندی و فرزند و خواسته را محور خشم و خشنودی خداوند گیرید؛ که آن ذات منزّه و والا خود فرموده است: «آیا کافران چنین پنداشته‌اند که ما با امدادشان به دارایی و فرزندان، بر ایشان در جهت نیکیها شتافته‌ایم؟ هرگز، آنها باریک بین نیند.» بدین ترتیب خداوند سبحان کسانی را که از درون به استکبار دچاراند به وسیله‌ی اولیای خود - که در چشم آنان مستضعف می‌نمایند - می‌آزماید.

این موسی، فرزند عمران است، که با برادرش هارون - که درود بر هر دو باد - بر فرعون وارد شدند در حالی که تن‌پوششان پشمینه و در دستشان عصاهای چوبین بود، او را وعده دادند که اگر تسلیم حق شود، جاودانگی پادشاهی و دوام عزتش را تضمین خواهند کرد. و او اطرافیانش را گفت: «این در نگاه شما مسخره نیست که اینان از تضمین پادشاهی و دوام عزت من سخن می‌گویند، اما خود در وضعی چنین مستمندانه و ذلت‌بار می‌زیند؟ اگر راست می‌گویند، پس چرا دستبندهای طلا پیرایه‌شان نیست؟» چرا که او طلا و اندوختنش را بزرگ می‌دید و پشمینه‌پوشی را پست می‌شمرد. (۱۴۶)

در این نگاه، زور و زر در رابطه‌ای تنگاتنگ مطرح شده‌اند؛ که زورمندان برای سلطه‌پذیر ساختن مردم، از جاذبه‌ی زر سود می‌برند.

جهاد‌گریزی

جهاد‌گریزی را می‌توان پی‌آمد سلطه‌پذیری و بی‌تفاوتی قلمداد کرد؛ هرچند که تفکیک این دو، دشوار می‌نماید. به هر روی، در جای جای نهج‌البلاغه، انتقاد از این ویژگی - چونان راز سقوط جامعه‌ی اسلامی - به چشم می‌خورد:

الا ای مردمی که بدنهایتان در کنار هم و گرایش‌تان ناهمگون و ناهمسو است، سخن و شعارتان، سنگ سخت را نرم می‌کند و عملکردتان، دیگ طمع دشمن را به جوش می‌آورد.

در نشستهای سیاستان، طرح‌کننده‌ی تندترین شعارهایید و در هنگامه‌ی نبرد جز فرار، فرار، شعارتان نیست!

کسی را که چونان شمایش مخاطبهایی باشد، دعوتش را هیچ ارجی نماند، و دلی که همپای رنج شما تبید، هرگز نیاساید. عذراتان پوچ و بی‌راه است و به بهانه‌تراشیهای بدهکاران بدحساب می‌ماند! راستی را که ذلیل نمی‌تواند مانع و مدافع ظلم باشد؛ و حق جز با تلاشی سخت فراچنگ نیاید.

اگر امروز از خانه‌ی خود دفاع نکنید، می‌خواهید مرزبان کدام وطن

باشید؟ اگر همپای من از پیکار دریغ ورزید، می‌خواهید دوشادوش کدام رهبری پیکار کنید؟ آن که شما فریض دهید، راستی را که باید سخت ابله و فریب پذیر باشد، و کسی که در پیکار کمانش را به تیرهای وجود شما مسلح کند، بی‌تردید با بی‌اثرترین سلاح به میدان آمده است، و آن که دشمن را با شما هدف قرار دهد، با پیکان شکسته دشمن را نشانه گرفته است.

من، دیگر نمی‌توانم هیچ سخنی از شما را راست بینگارم و به یاری شما، به کوچک‌ترین نصرتی امید بیندم، یا با تکیه بر نیروی شما هیچ دشمنی را تهدید کنم!

آخر، شما را چه می‌شود؟ دارویتان چیست؟ و درمانش چه گونه است؟ تا باور کنید که دشمن نیز مردانی چون شما است.

دیگر بس کنید این همه گفتار بی‌دانش، غفلت بی‌پارسایی و طمع به ناحق را! (۱۴۷)

اف بر شما باد که از نکوهستان به ستوه آمده‌ام! این درست است که شما به زندگی دنیا و زبونی، به جای آخرت و عزت، خشنود شده‌اید؟ چون شما را به جهاد با دشمنان فرا می‌خوانم، چنان چشمانتان گرد می‌شود که گویی به مرداب مرگ افتاده‌اید و از فرط مستی از خود بیگانه شده‌اید. باب فهم سخنانم بر شما بسته شده است. از این رو به سرگردانی دچاراید، گویی قلبهاتان چنان آفت زده شده است که توان اندیشه ندارید! نه دیگر در محافل سری می‌توانید هم‌رازان قابل اعتماد من باشید، و نه در اداره‌ی کشور نیروی مورد اعتمادی هستید، و نه در صحنه‌ی پیکار سپاه‌یانی بالنده و مورد نیاز. شما تنها و تنها اشتران بی‌ساربان را مانده‌اید که از هر سو گردشان آورند، از دیگر سو پراکنده شوند! خدای را سوگند که در افروختن شراره‌ی جنگ نیروی بسیار بدی هستید؛ همواره بر ضد شما طرح‌ریزی می‌شود و شما را طرحی نیست؛ مرزهاتان پیوسته در کاهش است و هیچ به خشم نمی‌آید؛ دشمن را لحظه‌ای خواب نیست و شما همچنان در بی‌خبری و سهو به سر می‌برید! خدای را سوگند که مسوولیت‌گريزان بی‌تفاوت، محکوم به شکست‌اند!

به خدا سوگند که با این وضع جز این هیچ گمانیم نیست که چون نبرد اوج گیرد و سوز مرگ بوزد، فرزند ابی‌طالب را چونان سر بی‌تن وانهد! خدای را سوگند، آن کس که دشمن را فرصت دهد تا گوشتش را بجد، استخوانش را خرد کند و پوستش را بکند، بسی ناتوان و درمانده است و آن چه درون سینه دارد، بسیار ضعیف است! تو اگر می‌خواهی چنین باش؛ ولی

من، بیش از ارزانی داشتن چنین فرصتی به دشمن، با چنان ضربه‌های پر آوازه بر او یورش آورم که خرد استخوانهای سرش به هر سو پیرا کند و بازوها و مچهایش قلم شود. پس از آن، همه چیز در گرو مشیت الهی خواهد بود. (۱۴۸)

تا چند با شما مدارا کنم؟ چنان که با اشتران کوفته کوهان و با جامه‌های ژنده - که چون از سویی وصله‌اش کنند از دیگر سو پاره شود - مدارا کنند؟ هرگاه لشکر کوچکی از شامیها به سرزمینتان نزدیک شود، هنر مردانتان همه این است که در خانه‌های خویش را فرو بندند و چونان سوسماران به سوراخهای خویش خزند، یا همانند کفتاران گریزگاهی بجویند و در مغاک امنشان پنهان شوند! به خدا سوگند، کسی که چونان شما یارش باشند، خوار می‌شود و هر آن کس که با تیرهایی همانند شما دشمن را در آماج بگیرد، بی‌تردید به تیرهای شکسته و بی‌پیکان امید بسته و تیر افکنده است.

شما در صحنه‌ی حرف و شعار بسیاراید، اما در پس پرچمهای پیکار اندک، و من راه راست کردن کژیهای شما را نیک می‌دانم، اما به خدا سوگند که خواستار اصلاح شما به بهای فاسد کردن خویش نیستم.

خدای آبرویتان را ببرد و بهره‌تان را ناچیز سازد که حق را نمی‌شناسید، آن گونه که باطل را، و باطل را نمی‌گویید، آن چنان که حق را. (۱۴۹)

گرایش به اشرافیت

رفته رفته، سیره‌ی پیامبر به کام فراموشی رفت؛ فرهنگ کاخ نشینی جان گرفت و گرایش به اشرافیت، از بالا بر جامعه‌ی اسلامی تحمیل شد. زهد اسلامی تحریف گردید و محرومیت توده‌ها را توجیه شرعی! شد.

در سیره‌ی پیامبر اکرم، «زهد» به معنی وارستگی دستگاه حکومت از آرایش زر و زیور بود؛ اما کاخ نشینان، زهد را تفسیری دیگر پسندند و عالمان دین فروش و درباری، به سلیقه‌ی حکومتگران زهد را چنان تفسیر کردند که محرومیت مردم ارزش قلمداد شود؛ و کاخ نشینان تمام نعمت‌ها را به خود و خودی‌ها اختصاص دهند...

باری، از عوامل و زمینه‌های اساسی انحطاط مسلمین، گرایش رهبران به اشرافیت جاهلی بود که مولا (ع) درمندان این انحراف را بارها و بارها به باد انتقاد گرفته است:

او، بی‌گمان، دنیا را خوار و خرد شمرد، ساده‌اش گرفت و ناچیزش انگاشت، با آگاهی کامل از این حقیقت که خداوند با گزینشی سنجیده دنیا را از حضرتش دریغ داشته، چون ناچیزش شمرد، برای دیگران بساطش را

گسترده است. پس (با علم به این حقایق بود که آن حضرت) روی دل از دنیا گردانید و یاد آن را از درون جان خویش بزود و همواره دوست داشت که زینت دنیا از چشم او پنهان ماند مبادا که (انگیزه پیدا کند تا) از آن پیرایه‌ای برگردد یا به جایگاه خاصی از آن امید بندد. بدین سان از جانب پروردگارش چنان تبلیغ نمود که جای عذری برای هیچ کس نماند و با هشدارهای پیایی، امت خویش را رهنمود داد، و به سوی بهشت با مرزدها فراخواندشان. (۱۵۰)

در این میان، به پیامبرت اقتدا کن که پاک و پاکیزه‌ترین است - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد. نمونه‌جویان را که کامل‌ترین نماد و الگو است، و نسب‌خواهان فخرجوی را بهترین نسب است. و خدای را محبوب‌ترین بندگان کسی است که به پیامبرش اقتدا کند و گام بر گامجای او نهد، که نواله‌های لذید دنیایی را، با بی‌اشتهایی تمام، در دهان چرخاند و هرگز فروردن و افزونیشان را آرزو نکرد. از تمامی مردم جهان و در مقایسه با محروم‌ترین فرد جامعه، گرسنه‌ترین بود و دو پهلویش فرو رفته‌ترین؛ تمامت دنیا را به کمال بر او عرضه کردند، اما او از پذیرشش سر باز زد که نیک می‌دانست هر آن چه را که خدایش دشمن دارد، خوار شمرد و خرد گیرد، او نیز باید همان کند. آری، اگر جز این هیچ نقطه‌ی ضعیفی نداشتیم که آن چه را که خدا و رسولش دشمن می‌دارند، دوست بداریم و هر چه را که کوچک می‌شمرد بزرگ بینگاریم، همین به عنوان سند جدایی ما از خدا و رسولش و سرپیچیمان از فرمان خدا بسنده بود.

این سیره‌ی مسلم رسول خدا است - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد - که نشسته بر خاک غذا می‌خورد، نشست و برخاستی برده‌وار داشت، خود به دست خویش پینه بر کفشش می‌زد و جامه‌اش را وصله می‌کرد. بر الاغ برهنه می‌نشست و دیگری را نیز بر پس پشت می‌نشاند. روزی پرده‌ای رنگین و پر نقش و نگار بر در خانه آویخته دید، به همسری از همسرانش فرمود: «آن را از برابر چشمانم دور بدار که هر گاه نگاهم بدان می‌افتد به یاد دنیا و زرق و برقش می‌افتم». بدین ترتیب روی دل از دنیا برتافت و یادش را از صفحه‌ی جانش زدود. همواره دوست می‌داشت که آرایه‌های دنیا از نگاهش پنهان بماند، مباد که از آن پیرایه‌ای برگردد یا جاودانه‌اش انگارد و به جایگاه و مقام خاصی از آن دل بیندد. بدین سان دنیا را از صحنه‌ی جان و از خانه‌ی قلب بیرون راند و بر هر چه دنیوی بود، چشم فرو پوشید.

آری، چنین است که هر که به راستی چیزی را منفور بدارد، نگاه و یاد آن را نیز منفور و مبغوض خواهد داشت.

بی گمان سیره‌ی رسول خدا - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد - بر بدیها و عیبهای دنیا، تو را دلیلی بسنده است، آن جا که خود و خاصانش گرسنگی کشیدند و با آن مقام بلند و نزدیکیش به حق، در نزدش و در تمامی زندگیش، از زر و زیور دنیا هیچ نشانی نبود. آن که امروز نظاره‌گر است، می‌بایدش که ژرف بیندیشد که بدینها خداوند محمد را اکرام کرده است یا مورد اهانت قرار داده است؟ اگر بگویند مورد اهانت قرار داده است، به همان خدای بزرگ سوگند که لب به دروغ آلوده، به تهمتی بزرگ زیان گشوده است، و اگر بگویند بدین ترتیب خداوند پیامبرش را مورد اکرام قرار داده است، پس باید بدانند که این دیگران‌اند که در آماج اهانت نشسته‌اند، که بساط دنیا را برایشان گسترده، ولی از نزدیک‌تر مردمان به خویش دریغ کرده است. پس هر آن که الگویی می‌طلبد، پیامبر را سرمشق خویش قرار دهد و گام بر گامجای او بگذارد و راهی را طی کند که او در نور دیده است. و جز این، هرگز خود را از هلاکت و سقوط در امان نداند، چرا که خداوند محمد را - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد - پرچم قیامت، نویدگر بهشت و انذاردهنده‌ی کیفر قرار داد. او که با شکم تهی پا از دنیا بیرون کشید و پاکدامن به سرای آخرت درآمد، تا به هنگامی که راهش را به پایان برد و دعوت پروردگارش را لبیک گفت، سنگی بر سنگی نهاد. وه که چه نعمت بزرگی است که خداوند بر ما منت نهاده، حضرتش را پیشرومان ساخته است تا پیرویش کنیم، و پیشوایان قرار داده است تا راهش را پی گیریم.

به خدا سوگند، شولای خویش را چندان وصله کرده‌ام که از وصله کننده‌اش شرم‌گینیم. یاوه‌گویی مرا گفت: «آیا زمان به دور افکندن آن فرا نرسیده است؟» و من در پاسخش گفتم: «شبروان را صبحگه مردم ستایش می‌کنند». (۱۵۱)

ساده‌اندیشی و شایعه‌پذیری

در این میان باید از ضعف فرهنگی زبانباری نام برد که اگر نبود، بسا تاریخ اسلام، در روندی دیگر بود. سخن از شایعه‌پذیری و ساده‌اندیشی است که اهریمن را در جوسازی بر ضد فریادگران و مصلحان، فرصت می‌داد. معاویه با سودبری از این ضعف فرهنگی توانست مشکلات زیادی برای علی (ع) فراهم کند و در تضعیف جایگاه و نفوذ در پایگاه او، به پیروزی زبان‌آوری دست یابد؛ چنین بود که خیانت‌گریزی مولا (ع) به بی‌سیاستی تفسیر می‌شد، شخصیت تجسم صداقت و راستی به

دروغزنی متهم می گردید و از وی چهره‌ای گرفتار جلاقت ترسیم می شد:
بی تردید، وفا و راستی همزادانی اند که سپهری آسیب ناپذیرتر از آنان
نمی شناسم، و هر آن کو از چگونگی بازگشت جریانها آگاه باشد، هرگز
خیانت نمی کند.

اما امروز، در محیط و زمانه‌ای به سر می بریم که اکثریت مردم خیانت را
زیرکی می انگارند و جاهلان جایزه‌ی کاردانشان می بخشند.

نابود باد چنین اندیشه‌ای! سرد و گرم چشیده و تجربه اندوخته راهها
می شناسد و می بیند، اما امر و نهی خدا او را از هر کاری بازمی دارد و دست به
هیچ اقدامی نمی زند؛ حال آن که رقیبی که در دین گستاخ و بی بند و بار است،
هر فرصتی را غنیمت می شمرد. (۱۵۲)

اما بعد، الا ای عراقیان، واقعیت این است که شما زن آبستنی را مانده‌اید
که چون دوران بارداری را بگذرانند، درست به هنگام زادن، جنین خویش را
سقط کند و در همان حال شویش نیز بمیرد و روزگار بیوگیش به درازا کشد، و
سرانجام بیگانه‌ترینها میراث خوارش شوند.

فاش می گویم که من خود به اختیار خویش به سوی شما نیامدم، بلکه این
دست تقدیر بود که آمدن به این سرزمین را بر من تحمیل کرد.

به من گزارش داده‌اند که می گویند: «علی دروغ می گوید!» خدای شما
را بکشد. من به که دروغ بسته‌ام؟ به خدا؟ من که اولین ایمان آورنده به او
بودم. یا به پیامبرش؟ که در تصدیق او نیز پیشتاز بوده‌ام. نه، به خدا سوگند،
هرگز! آن چه را که شما دروغ پنداشته‌اید، زبان فرهنگی دیگر است که شما را
در آن حضوری نیست و با آن کاملاً بیگانه‌اید.

مادر به وای وای سوگتان بنشیند که چنین نستجیده پیمان‌ه می کنید، اگر
بتوان گفت اصلاً پیمان‌ایتان هست! «البته دیری نباید که از پس دورانی خبرش
را دریابید» * (و از این بی خبری بیرون آید). (۱۵۳)

سخنان امام

برای بی اثر کردن تبلیغات سوء عمروعاص

شگفتا از فرزند آن زن بدنام که در باور شامیان از من چهره‌ای دلک و

* اقتباس از قرآن کریم، سوره ۳۸، آیه ۸۸.

مسخره گر ساخته است که عمر را به شوخی و هرزگی می گذرانم!
در این تردیدی نیست که یاوه سرایی می کند و گفتارش عین گنهکاری
است. هشدارید که بدترین کارها دروغزنی است و او لب به دروغ می آلود.
همواره وعده های خویش می شکند، برخواسته های خود از دیگران بیش از حد
پای می فشارد، و از انجام خواسته های دیگران دریغ می ورزد و در پیمان
خویش ناپایدار است و از خویشاوندان بریده است. در میدان جنگ پیش از
آغاز نبرد و خالی شدن نیامها و چکاچاک شمشیرها، در هیاهو و امر و نهی،
بی مانند است! اما همین که پیکار آغاز می شود و صدای پولاد و شمشیرهای
از نیام برآمده، طنین می افکند، شاهکارش، همه این است که از بی شرمی
خویش و شرم دلاور مردان سود جوید و کمر بگشاید و پایین تنه ی خویش را
عریان کند (و خود را برهاند).

آگاه باشید، و به حق حق سوگند، که یاد مرگ، از شوخ طبعیم
بازمی دارد. در حالی که فراموشی آخرت، او را از حق گویی دور می کند. آری،
او با معاویه بیعت نکرد، مگر در پی این شرط که از دهشهای خود، بهره ای
ارزانی داردش؛ و در برابر دین فروشی رشوه ای دهدش. (۱۵۴)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی